

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع:

سلسله کارگاه آموزشی پژوهش محور حکمرانی تمدن با عنوان مناسبات اجتماعی با رویکرد تمدنی

ارائه دهنده: حجت الاسلام و المسلمین دکتر غلامرضا صدیقی اورعی

تاریخ: ۱۴۰۰/۵/۳۱

مدت زمان: ۴۵:۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم. خدمت حضار محترم سلام عرض می کنم و امیدوارم دقایقی که در خدمت شما هستم، نکات مفیدی را ارائه دهم. موضوع بحث من مناسبات اجتماعی با رویکرد تمدنی است. برای اینکه منظورم از مناسبات اجتماعی را روشن کنم و هم مفاهیم پرتکراری که در این بحث استفاده می کنم را اشاره کنم، چند مفهوم کلیدی که در این بحث استفاده می کنم، مفهوم رفتار و عمل اجتماعی دوطرفه یا تعامل، کنش عقلانی معطوف به هدف و ارزش، عمل اجتماعی خنثی و عاطفی، عمل اجتماعی عاطفی با بار مثبت و بار گرم، عمل اجتماعی با بار منفی و سرد، اگر تعامل را مبادله در نظر بگیریم، میتواند برابر یا نابرابر باشد. لذا از عمل اجتماعی و تعامل اجتماعی طبیعتا در مفاهیم استفاده می کنم و عمل اجتماعی یا تعامل برابر و نابرابر، گرم برابر و نابرابر، سرد برابر و نابرابر یا تعاملات خنثی. رابطه اجتماعی که مناسبات اجتماعی بیان دیگری از همان معنا هست، یک بستری است در فضای ساختاری نظام های اجتماعی که تعاملات اجتماعی در چارچوب آن رابطه های اجتماعی رخ می دهد. مثلا فرماندهی و فرمانبری یک رابطه اجتماعی است. دوستی و دوستی و دشمنی و دشمنی رابطه اجتماعی هستند. رابطه پدر و فرزندی یا بالعکس، رابطه همسایگی و بسیاری از مناسباتی که هست، روابط اجتماعی هستند که بستر تعاملات اجتماعی هستند. چون بحث با رویکرد تمدنی است، باید منظورم از تمدن را تا جایی که متوجه شدم اشاره کنم که من درباره مناسبات و روابط اجتماعی و تعاملات درون این روابط که صحبت می کنم، معطوف به چه برداشتی از تمدن است. تمام افراد انسانی اگر با هم تعامل و زندگی کنند و احساس همبستگی در آنها بوجود بیاید، می شوند گروه اجتماعی. این گروه اجتماعی

اگر یک سرزمین اختصاصی برای خودشان داشته باشند، می‌شود اجتماع. مثلاً ما در مشهد زندگی می‌کنیم. مشهد ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر جمعیت مقیم دارد. این جمعیت شاید چندین هزار و شاید چند میلیون گروه اجتماعی به وجود آورده‌اند. دوستان و شرکا و گروه‌های ورزشی و ... افراد به طور متداخل در گروه‌های فراوانی عضو هستند. مثلاً ما عضو خانواده و محل کار و گروه دوستی هستیم. در شبکه مجازی در چندین گروه متفاوت عضو هستیم و یک نفر می‌تواند در گروه‌های بسیاری عضو باشد. اما این گروه‌ها سرزمین اختصاصی ندارند. اما کل مردم مشهد اگر یک گروه باشند، به دلیل اینکه سرزمین معینی را اشغال می‌کنند، می‌شوند اجتماع مشهد. البته می‌تواند گروه‌های کوچک باشند و سرزمین داشته باشند. مثل ۲۰۰ نفر که در روستایی ساکن و مقیم هستند، به آن می‌گوییم اجتماع روستایی که سرزمین معینی دارند. اگر این گروه دارای سرزمین که اجتماع هست، خودکفایی نسبی در زندگی داشته باشد و بتواند تا حدودی معیشت و امنیت خودش را فراهم کند، می‌شود جامعه. همه گروه‌ها چه اجتماع باشند، چه جامعه و چه گروه‌هایی باشند که سرزمین ندارند، دارای فرهنگ هستند که ممکن است این فرهنگ در اشتراک با گروه‌های جامعه خودشان هم باشد. منظورم از فرهنگ، ذهنیت و عواطف مشترک در اکثریت اعضای گروه است. طبیعتاً اگر از اجتماع صحبت کنیم، می‌شود ذهنیت و عواطف مشترک گروه و اگر از جامعه صحبت کنیم، می‌شود ذهنیت و عواطف مشترک در اکثریت اعضای جامعه. اما فرهنگ الزاماً تمدن نیست در اصطلاح البته. در اصطلاح حداقل این است که باید جامعه به حدی از توانایی اقتصادی و فرهنگی رسیده باشد که مازاد تولید اقتصادی‌اش بیش از خوراک نوزادان و کهنسالان و بیماران و فعالان باشد و آن اضافه آنقدر باشد که عده‌ای به فکر رفاه بیفتند و به جای تولید مستقیم غذا به صورت دامداری که در ایلات بوده یا به صورت زراعت و باغداری که در روستاها هست، اینها بتوانند معیشت‌های صنعتی، ابزارسازی، هنری، علمی، اداری، نظامی و مانند اینها را پیشه خودشان کنند ولی از آن مازاد تولید غذا و لباس سهمی هم به اینها برسد. مثلاً من یک کار علمی به عهده دارم. معاش من تأمین می‌شود. این معاش مقدار زیادی‌اش همین مواد خوراکی و پوشیدنی و محل سکونت و استفاده از خدمات بهداشت و درمان است. اینها یک جایی باید تولید شود و مازاد از مصرف تولیدکنندگان باشد و من در مقداری از آن سهم باشم و معیشتم را از مازاد

آن بگذاریم. تمام نیروهای اداری و نظامی و تجار و بازرگانان و ... از همین گروهند. اگر چنین اتفاقی افتاد، این میل به رفاه بیشتر و فضای یکجانشینی به پیدایش شهرها منتهی می‌شود که سوابق طولانی دارد. شاید ۵۰۰۰ الی ۶۰۰۰ سال قبل پیدایش شهرها هم اسنادی داشته باشد. لذا اولین چیزی که در مفهوم تمدن لحاظ شده، زندگی شهری و شهرنشینی است و البته خودش قائم است بر مازاد اقتصادی و انتقال آن مازاد به زندگی کسانی که مستقیماً مشغول تولید غذا و پوشاک نیستند. حالا اینکه این شهرها را چه کسانی ساختند و سیاست در آن چه دخالتی داشته و قوای نظامی چگونه شکل گرفتند، عمده شهرهای بزرگ را حکومت‌ها به وجود آوردند به دلیل توانایی وسیعی که در جمع‌آوری مازاد اقتصادی یک سرزمین گسترده داشتند و آن انبوه مازاد فراهم شده از یک قلمرو امپراطوری علاوه بر امور ادار و نظامی و ... را متمرکز کردند در ساخت و ساز و شهرسازی و انتقال آب‌ها و چیزهای دیگر و پرداختن به عمارت‌های تاریخی و هنری که شهرهای مهم دنیا الان این ویژگی‌ها را دارند و سوابق و میراث فرهنگی بسیاری از شهرها هم همین جلوه‌ها را نشان می‌دهد. اما تمدن به این معنا خلاصه نمی‌شود که فقط باید شهر و شهرنشینی باشد. در واقع تمدن وقتی است که فرهنگ یک جامعه آنقدر توانایی دارد که خودش را به صورت فناوری و علم و هنر و به صورت یک وضعیت و آثار عینیت یافته که خودش محصولات فرهنگی و معماری و ... را شامل می‌شود، آن وقت به این مجموعه اجتماع و جامعه دارای شهر و شهرنشینی و فرهنگ عینیت یافته در این ابعاد مختلف علم و فرهنگ، می‌شود گفت تمدن. الزاماً هم نباید شامل چندین جامعه باشد. هر چند که فرهنگ‌های بسیار مشهور مثل فرهنگ اسلامی در سده سوم و چهارم هجری، مثل فرهنگ روم باستان و غرب امروز، اینها چندین جامعه را معمولاً دربر می‌گیرند و عناصر مشترک فرهنگی تمدنی اینها، مشترک بین جوامع است. لذا بعضی تعاریف جامعه‌شناسان مثل بورکه و گورویچ از تمدن به جای اینکه به این بعد از فرهنگ عینیت یافته توجه کند، به خود جامعه‌های دارای فرهنگ مشترک توجه کرده و این دو دانشمند وقتی در آثارشان واژه تمدن را به کار می‌برند، بعد از قالب جامعه، قالب بزرگتری به نام تمدن در نظر می‌گیرند، یعنی چندین جامعه که دارای اشتراک فرهنگی هستند. مثلاً الان افغانستان و ایران و عراق، خیلی واضح است که دارای اشتراکات فرهنگی زیادی هستند. زبان و مذهب و آدابشان و بسیاری از امور زندگی اقتصادی و خانوادگی شان. و از

نظر تاریخی نیز بسیاری از اوقات تحت فرماندهی یک سلسله امپراطوری واحد قرار داشتند. بنابراین صحیح تر این است که ما تمدن را حالت خاصی از فرهنگ در یک تجلی عینیت یافته در جامعه تلقی کنیم چون حتما ما تعبیر تمدن را برای تمدن‌هایی به کار می‌بریم که مشترک در چند جامعه نبوده. مثلا تمدن‌های گذشته که در آمریکای لاتین بوده یا تمدن‌هایی که در مناطق مختلف بوده، محدود کردن تمدن به چند جامعه ممکن است کاربرد این واژه را بسیار تقلیل دهد.

موضوع اصلی بحث ما این است که چه تناسبی بین نوع روابط اجتماعی و تعاملات یک جامعه با شکل‌گیری و تداوم و تقویت تمدن در آن جامعه وجود دارد. تعاملات می‌توانند خنثی باشند مثل افرادی که معاملاتی می‌کنند و حتی حرف هم به هم نزنند. یک دانش آموز می‌رود در مغازه و یک بسته بیسکویت را می‌گیرد و پولش را می‌دهد و می‌رود. حرف هم نمی‌زند. این تعامل خنثی است و بار عاطفی همراه ندارد. خوش آمدن و بد آمدن و دوست داشتن و دشمن داشتن و این چیزها ندارد. خنثی است. اما تعاملات دارای بار عاطفی مثبت مثل روابط خانوادگی و دوستی، چون محبت در آن هست، تعاملات عاطفی مثبت است که به آن تعاملات گرم می‌گویند. وقتی همراه با غضب و خشم باشد، می‌گویند تعاملات سرد. این سنگ بنای زندگی اجتماعی، ولو به تمدن نرسد و یک اجتماع کوچک هم بماند، تعامل اجتماعی است. آدم‌ها اگر با هم زندگی نکنند، زندگی اجتماعی به وجود نمی‌آید. ولی برای اینکه دوام بیاورد باید تعامل اجتماعی گرم باشد. اگر میزانی از تعاملات، تعاملات خنثی است، بایستی میزان قابل توجهی از تعاملات اجتماعی، تعاملات گرم باشد. در تعاملات گرم که قوام زندگی اجتماعی واقعی هم هست در کنار تعاملات خنثی (و اینکه گاهی هم بین دو نفر نفرت و جدایی و دعوا می‌شود)، ولی میزان وسیع تعاملات گرم و خنثی، اجتماع و جامعه را حفظ می‌کند. اما ممکن است احساس خوشایندی تداوم نیابد. چون در جامعه در ابعاد مختلف نابرابری وجود دارد، ممکن است این احساس عادلانه بودن به هم بخورد لذا باید میزانی از تعاملات گرم نابرابر به نفع دیگری وجود داشته باشد. اگر شبهه برای کسی پیش بیاید که من به او خوبی کردم ولی او کمتر به من خوبی می‌کند، ممکن است یک ناظر بیرونی ببیند تعاملات گرم این دو طرف برابر بوده، ولی در ذهنیت یکی از این دو طرف این طور تفسیر شده که

مثلا او کمتر همراهی می کند و کدورتی پیش بیاید ولی اگر تعامل گرم نابرابر به نفع دیگری به میزان ۱۰ الی ۱۵ درصد در مجموع این تعاملات وجود داشته باشد، آن جایی که الف به ب تعامل گرم نابرابر داشته باشد، بیشتر از آنکه خوبی می بیند، خوبی می کند، به جای اینکه بگوید او خوبی به اندازه نکرد، می گوید مساوی بود و استحکام زندگی اجتماعی حفظ می شود. لذا اساس استمرار یک زندگی اجتماعی گسترده این است که تعاملات سرد اندک باشد. حدود یک سوم تعاملات را عمدتا در معاملات و جاهایی که خیلی آدم‌ها با هم محشور نیستند، تعاملات خنثی است و بخش اصلی با تعاملات گرم و معاملات گرم نابرابر باید رخ دهد. و گرنه اصولا جوامع مختلف به سمت ضعف و انشعاب و فروپاشی می روند به جای تداوم و استمرار و تقویت و سازماندهی های چند قرنه و ایجاد تمدن های بزرگ. افول تمدن ها ممکن است در ابتدا به نظر بیاید که خلاقیت و نوآوری عالمانه نداشتند و هنر زایش نداشت و امثالهم، ولی واقعیت مطالعات جامعه شناسی تاریخی نشان می دهد که جوامع وقتی از تعاملات گرم و گرم نابرابر فاصله قابل مشاهده می گیرند، دیگر شما آن تحمل ها و خلاقیت ها و پاسداشت خلاقیت ها و آنها را نمی بینید. به زبان دیگر وقتی رذایل اخلاقی بین الاثینی و بین الجمعی مثل حسد و بخل در جوامع رشد می کند و از یک میزانی عبور می کند و تعاملات گرم و گرم نابرابر تضعیف می شود، کم کم روابط دوستی، سرد می شود و تبدیل به دشمنی می شود. به جای رقابت، ستیزه و از میدان به در کردن دیگری می نشیند، بدبینی ها گسترش می یابد، خودخواهی ها اوج می گیرد، تک روی ها گسترش می یابد، می بینید که آثار عینی آن تمدن به زودی که خراب نمی شوند. ساختمان ها و نظریات کشف شده و صنایع ساخته شده و آثار عینی آن تمدن می مانند ولی آن روابط اجتماعی خراب و خراب و خراب تر می شود و بعدا دیگر اینها به جای اینکه دنبال استحکام زندگی و حیثیت دفاعی و امثالهم باشند، آنقدر درگیر روابط نامناسب و پرهیز از روابط و ناامیدی و بی قدرتی و بی اعتمادی می شوند که دیگر هیچ زایشی و هیچ قدرت حتی حفظ آنچه هست را هم ندارند. حال بستگی دارد که آیا تمدن دیگری فعال هست که بیاید اینها را در خودش هضم کند یا نه؟ یا اینکه اینها قرن ها در افول خودشان زندگی کنند ولی دیگر شما جلوه رشد و زایش تمدن و خلاقیت در اینها نمی بینید. اساس شکل گیری و گسترش و تداوم و زنده ماندن تمدن در یک جامعه بزرگ، وجود تعاملات گرم

و گرم نابرابر همراه با مدارا، همراه با دیگرخواهی، همراه با تحمل دیگری، همراه با رقابت و پرهیز قطعی از ستیزه است. اینها مناسبات اجتماعی هستند که در خدمت شکل‌گیری و تداوم تمدن‌ها هستند. ما هم اگر آرزومندیم که بتوانیم دوباره در جامعه خودمان و جوامع مثل خودمان، مشاهده‌گر تمدن جدید اسلامی یا مسلمانی باشیم، باید اول ببینیم که آیا می‌توانیم به یک مفاهمه و هم‌زیستی و دوستی و همکاری بُرد بُرد درون خانواده، درون گروه‌های اجتماعی، اقتصادی سیاسی، محلی و درون شهر و محله و جامعه کل و بعداً جوامع همسایه برسیم یا نه؟ اگر ما هنوز طبق سرشماری‌های مکرری که در ایران انجام شده، اکثر شاغلین ما خویش‌فرما هستند. یعنی کارگر نیستند و توانایی دارند خودشان را اداره کنند. اما کارفرما هم نیستند که چند نفر را با خودش همراه کرده باشد و شراکت در اقتصاد بسیار کم‌رنج است. تعاونی که سالها و دهه‌هاست که سیاست‌گذاری می‌شود که ۲۵ درصد اقتصاد ما از بخش تعاون باشد و طوری باشد که یک فرمانده و تعدادی پیرو نداشته باشد. تعاونی واقعی باشد. همه یک رای داشته باشند، هم عرض هم باشند ولو اینکه میزان سهام و مالکیت آنها متفاوت باشد. تعاونی به نیم درصد اشتغال ایران هم نمی‌رسد. چرا؟ به دلیل اینکه روحیه همکاری و اعتماد متقابل بسیار ضعیف است و انواع پیمایش‌ها این را نشان دادند. در واقع دورنماهای بلند و بزرگ، طراحی ذهنی‌اش آسان است اما اجرای آن از گام‌های کوچک آغاز می‌شود. اول باید همکاری و اعتماد متقابل را بین دو نفر و چند نفر در قلمروهای گوناگون خانواده و همکاری‌ها و دوستی‌ها و بعداً در اقتصاد و علم و هنر طراحی کرد و ادامه داد. ترس وسیعی عده‌ای از نوآوران و اینکه نوآوری آنها به هنگام ثبت سرقت می‌شود، یک نوع ستیزه است نه همکاری و مساعدت. بسیاری از چیزهایی است که حالا نیازی به ذکر آن نیست. امیدواریم که این حسد و طمع و حرص و این ستیزه به جای رقابت و این عدم اعتماد متقابل که ناشی از ندیدن تعهد از طرف مقابل است تبدیل شود به دوستی و هنجارگرایی و تعهد و وفای به عهد.

سوالات

سوال: فرمودید اساس شکل گیری و گسترش و زنده ماندن یک تمدن در جامعه بزرگ، وجود تعاملات گرم و گرم نابرابر است. این در محیط بین الملل هم جوابگو هست در وضعیت فعلی؟ آیا این را می توان به امور بین الملل تعمیم داد؟

پاسخ: آنهایی که سازمان ملل را درست کردند، به دیگران گفتند که از این به بعد ملت‌ها قلمرو سیاسی و سرزمینی ثابت داشته باشند و جابجایی و تصرف و جنگی رخ ندهد و در یک فضای مفاهمه و مدارا و دوستی در یک مجتمع جهانی زندگی را ادامه بدهیم. تصورش به نظر شدنی می‌رسد که دهه‌های زیادی است که ادعا شده و موسساتی هم تأمین شده. ولی شدنی است و الان هم بسیاری از کشورها سعی می‌کنند حقیقتاً همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و مبادلات گوناگونی داشته باشند، کمک کنند و نفع متقابل بدانند. این را برای خودشان یک فرصت می‌دانند، چه اقتصادی و چه وجوه دیگر.

س: نقاط قوت و ضعف را در چه چیزی می‌بینید؟

ج: در مدتی که دکتر باغستانی گفتند، من به این موضوع فکر کنم و مطالعه کنم، بیشتر در مورد یک جامعه‌ای که می‌خواهد به تمدن برسد یا رسیده و می‌خواهد تمدنش را تداوم و گسترش دهد، مواردی از افول تمدن مسلمانان فکر کردم و نگاه کردم و بیشتر یک تمدن با خودش را مطالعه کردم، قوت و ضعف‌هایش به نکاتی است که عرض کردم. اگر ساختارها و شرایط، روحیه‌های ملی و فرهنگش طوری باشد که تقویت‌کننده دوستی‌ها و همکاری‌ها و مساعدت و معاضدت و اینها باشد و البته تشویق کند، علم و دانش و نوآوری را و پاس‌بدارد ثمرات این خلاقیت‌ها را برای آن خلاقان و البته همکاری‌ها را می‌تواند دایره گسترده‌ای بدهد، قطعاً تداوم این راه به شکل گیری یک قدرت علمی و فنی و اقتصادی و اجتماعی منتهی می‌شود که در آن رشد و رفاه و احساس تعهد و اعتماد هست و خلاقیت و نوآوری و زایش. همانطور که یک نظریه تازه قدرت این را دارد که داده‌هایی که نظریات قبل تبیین می‌کردند را تبیین کند اما اضافاتی هم دارد، در واقعیت چنین ساختار و روابطی هم می‌شود همه نیروها را بسیج و فعال کرد و همه خلاقیت‌ها را به ظهور رساند و از همه آنها در کنار هم و تعامل با هم استفاده کرد و آن مجموعه‌ای که آن ظرفیت را دارد، قطعاً

یک تمدن قوی و پویا هست. اگر مولفه های این را فراهم کنیم و از نقاط آغازش شروع کنیم و سالم سازی شود، شدنی است. در بقیه مقولات اجتماعی که در مقیاس بزرگ هم مطرح است، همینطور است. مثلاً یک وقتی در باب ترویج ایثارگری در بنیاد شهید بحث میشد، من عرض می کردم که اول باید ببینیم دو نفر در قبال هم حاضرند مقداری گذشت داشته باشند؟ تا بعد برسیم به جایی که بگوییم اگر به کشور حمله شد، جوان هایی حاضر باشند جانشان را برای دفاع از کشورشان ایثار کنند. رشد ایثارگری باید از پله های پایه تامین یافته رشد کند و قله اش این باشد که یک عهد جان نثاری کنند. نمی شود که ما در یک صف حق یک نفر را ضایع کنیم و در یک کار اقتصادی کوچک دیگری را محروم کنیم و بگوییم یک کاری می کنیم که حداقل ۲۰ درصد جامعه حاضرند جانشان را هم فدا کنند. در بستر ستیزه که جان نثاری به وجود نمی آید. این تمدن، خلاقیت و نوآوری و برهم افزایی هم باید از پایه شروع کرد. ما به تمدن می رسیم ولی اگر در بدنه اجتماع آن اصلاح صورت نگیرد هیچ وقت تمدنی شکل نخواهد گرفت. لذا وضع اجتماعی ما خودش یک تهدید برای شکل گیری یک تمدن جدید است.

س: در جوامع غرب این ارتباط گرمی که فرمودید وجود ندارد ولی سیستم اداری مفید و درست انجام می شود. آیا این هم تمدن است و چه نوع تمدنی است؟ با توجه به ملاکها و ارتباطات گرمی که فرمودید در آنها نیست.

ج: من تجربه جوامع غربی را ندارم ولی مقداری که در نوشته های جامعه شناسان آنجا خواندم و در مقالات و گزارشات مطالعه کردم یا از کسانی که برای تحصیل رفتند پرسیدم، آنجا یک شکل هایی از تعاملات گرم، تضعیف شده ولی شکل های دیگری از تعامل گرم تولید شده. ضمناً تمدن برآمده فعلی غرب که امروز به وجود نیامده. این محصول ۳۰۰ سال گذشته است که در عین حال اینها با هم همکاری هایی کردند و استثمار هم می کردند. ولی عده ای که دنبال تمدن سازی بودند، روابط خوبی با هم داشتند. به علاوه اینکه با هشدارهای که دانشمندان داشتند که اگر این بدرفتاری ها شدت بگیرد، اساس تمدن نابود می شود، اصلاح فراوانی در همین بخش رابطه سرمایه دار و کارگر که یک وقت هایی خیلی بد بوده، کردند و پیدایش دولت رفاه خودش یک جلوه آن است. بسیاری از مردم کشورهای غیر غربی که علاقمندند سکونت دائم در کشورهای غربی را انتخاب کنند، اشاره می کنند به دولت رفاهی آنجا و



کمک‌هایی که به بیکاران و دانش‌آموزان می‌شود. اولاً که یک دوره‌هایی گذشته تا این تمدن شکل گرفته و در بخش‌های تمدن ساز اینها حتماً این روابط بوده که در اسناد هست. ضمناً اینها بسیار اصلاح کردند در روابط ناسالم خودشان. ضمناً اگر خانواده به معنای سنتی کمرنگ است، همزیستی‌های پرنگی وجود دارد. به جای حمایت خانواده، شبکه دوستی‌هایی که وجود دارد. مقالات و گزارشاتی هست و مشاهدات همکاران ما که آنجا تحصیل کردند، این است که یک شبکه‌هایی از تعامل گرم را هرکسی برای خودش فراهم کرده ولو آنها به عنوان برادر و خواهر نباشند. آنها در یک نقطه‌ای از این تمدن هستند. اینکه آیا در آینده ادامه پیدا می‌کند یا نه، بستگی دارد به اینکه اینها چقدر می‌توانند این هم‌افزایی را ایجاد کنند. همین که یک جمعیت وسیع از کشورهای غیر غربی را متمایل به خودشان کردند و از آنها به عنوان مهاجر دانشمند یا تاجر استفاده می‌کنند و نیروی کار علمی‌شان را از آنجا می‌گیرند، یعنی اینها قدرت جذب، حمایت و ایجاد فعالیت‌های رقابتی را دارند.